

انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی

گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی



محسن کدیور

۲۰ دی ۱۴۰۰

مقدمه

الف. پیشگفتار

به دنبال بحث آقای «طباطبایی، انقلاب و نظام» که تا کنون دو جلسه آن برگزار شده است (۱)، نیاز به گفتگو با شخصیت‌هایی افتاد که با مرحوم طباطبایی حشر و نشر داشته اند. نخستین گفتگو با دکتر سیدحسین نصر برگزار شد. (۲) دومین گفتگو با سرکار خانم نجمه حائری یزدی (متولد ۱۳۲۸) صورت گرفته است. (۳) ایشان فرزند چهارم و آخر مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (۱۳۶۴-۱۲۹۵)، نوه مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۳۸-۱۳۱۵) مؤسس حوزه علمیه قم از سوی پدر، نوه مرحوم سیدمحمد حجت کوه کمری (۱۳۳۱-۱۲۷۱) از سوی مادر، عروس مرحوم سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۱) صاحب المیزان، و همسر مرحوم سیدعبدالباقی طباطبایی (۱۳۸۹-۱۳۱۲) فرزند ارشد مرحوم آقای طباطبایی هستند. خانم حائری یزدی (طباطبایی) مادر چهار فرزند است: یک دختر و سه پسر، یعنی مادر همه نوه های پسری آقای طباطبایی.

از مواضع خانم حائری به دو مورد اشاره می کنم. یکی هنگام حضور سید احمد خمینی (۱۳۷۳-۱۳۲۴) به نمایندگی از پدرش در مراسم ترحیم آقا شیخ مرتضی حائری یزدی در منزل ایشان نجمه حائری یزدی دختر کوچک آقا شیخ مرتضی با صدای بلند و لحن اعتراض آمیزی از سیاستهای نظام انتقاد می کند. (۴) اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳۱۳-۱۳۹۵) در خاطرات روزنوشت خود نوشته است: «۲۴ اسفند ۱۳۶۴: به خاطر مسائل جبهه

والفجر ۹ ناراحت بودم. ارتش عقب نشسته است. احمد آقا [خمينی] آمد، درباره جنگ و ارتش صحبت شد و گفت: دختر مرحوم آشيخ مرتضی حائری [یزدی] در جلسه ختم پدرش در منزل عليه امام [خمينی] صحبت کرده و خانواده های شهدا فردای آن روز به منزلشان رفته و آنها را مورد ملامت قرار داده اند.» (۵)

دیگری نامه شجاعانه سرگشاده اعتراضی ایشان به مراجع تقلید و فضلی حوزه در نقد سکوت آنها نسبت به مظالم حکومت منتسب به دین در مرداد ماه ۱۴۰۰ (یعنی پنج ماه قبل) است. (۶) وی در این نامه به صراحت نوشته است «اکنون که حکومت مشروعیت خود را از دست داده است، بهترین وقت فشار آوردن علما برای دفاع از حقوق مردم است.» او علما را شماتت می کند که «شایسته نیست در چنین روزهایی مردم تحت فشار و ستم را رها کنید و خود و اطرافیانتان در راحتی و امنیت به سربرید.»

گفتگو با سرکار خانم حائری علاوه بر خاطرات دست اول ایشان از پدرهمسرش مرحوم آقای طباطبایی حاوی اطلاعات دست اولی از پدرش مرحوم آقا شيخ مرتضی حائری یزدی است. به خلاصه برخی از نکات تازه این گفتگو اشاره می کنم.

ب. نکاتی درباره آقای طباطبایی:



اول. خانم حائری شاهد مستقیم خانه قرآن و عترت است. بعد از درگذشت بانو قمرالسادات طباطبایی همسر آقای طباطبایی در فروردین ۱۳۴۴ سیدعبدالباقی طباطبایی تصمیم می گیرد پدرش را تنها نگذارد، از دوستش محمدحسن اعرابی داماد آقای خمینی خانه مذکور را که در ملکیت آقای خمینی بوده از سوی پدرش اجاره می کند. مال الاجاره ماهانه این خانه سیصد تومان بوده است. خانه بزرگ و دارای دو طبقه بوده است به لحاظ نزدیکی به مراکز آموزشی حوزوی بسیار ایده آل محسوب می شده است. در طبقه اول آقای طباطبایی و در طبقه دوم سیدعبدالباقی زندگی مشترک با همسرش خانم نجمه حائری را تابستان ۱۳۴۴ آغاز می کند. این سه نفر تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ در این خانه زندگی کرده اند. در تاریخ دهم اسفند ۱۳۴۵ با فشار اعرابی نماینده مالک خانه را به سرعت تخلیه می کنند و به طور موقت به دو سه خانه بالاتر در همان طرف خیابان به خانه کوچکی که اکنون مؤسسه کیهان است منتقل می شوند. در این خانه کوچک آقای طباطبایی، پسر و عروسش به همراه آقای الهی برادر آقای طباطبایی زندگی دشواری داشته اند. تا اینکه آقای طباطبایی در نیمه دوم سال ۱۳۴۶ تجدید فراش می کند و به خانه ای در کوچه آمار در خیابان صفائیه می رود و از این تاریخ پسرش سیدعبدالباقی و همسرش خانم حائری مستقل از آقای طباطبایی زندگی می کنند.

دوم. علت تخلیه باعجله خانه روبروی مدرسه حجتیه (بعدا ملحق به درمانگاه قرآن و عترت) این سه امر بوده است: **الف)** پرداخت مال الاجاره خانه دو سه ماه به علت تنگدستی آقای طباطبایی به تاخیر می افتد. البته این بهانه بوده و علت اصلی قضیه نبوده است. **ب)** مالک خانه یعنی آقای خمینی مایل نبوده مستاجرش یک «استاد دانشگاه» باشد! حتی برخی خیرین ترک از طریق مرحوم سیدعلی اصغر خویی (از دوستان مشترک آقایان طباطبایی و خمینی) پا پیش می گذارند که این خانه را برای آقای طباطبایی بخرند، اما آقای خمینی حاضر نمی شود خانه را به «استاد دانشگاه» بفروشد. به نظر ایشان آقای طباطبایی «استاد دانشگاه» شده بود! **ج)** بعد از ورود آقای طباطبایی از تبریز به قم و شروع تدریس فلسفه در حوزه علمیه قم، درس فلسفه آقای خمینی تحت الشعاع درس آقای طباطبایی قرار گرفت و تعطیل شد و شاگردان ایشان به درس آقای طباطبایی رفتند، تا آنجا که آقای خمینی

مجبور شد کلا مشغول تدریس فقه و اصول شود. به این دلیل چندان دل خوشی از آقای طباطبایی نداشت. این سه عامل دلیل تخلیه خانه مذکور بوده است. مشخص شد که روایت خانم فریده مصطفوی (دختر آقای خمینی و همسر اعرابی) از قضیه کاملا نادرست بوده است. از زمستان ۱۳۴۵ روابط دوستی محمدحسن اعرابی و سیدعبدالباقی طباطبایی به هم می خورد.

سوم. به روایت خانم حائری، آقای طباطبایی تابستان سالهای آخر از جمله سال ۱۳۶۰ به «احمدآباد دماوند» می رفتند نه جابان دماوند. در آن سال آقای طباطبایی «تا اواخر شهریور ۱۳۶۰» در دماوند بودند و بعد به دلیل کسالت به قم منتقل می شوند. روز مراجعت ایشان به قم مصادف بوده با سه روزگی نوه چهارم پسری ایشان همان با خودشان محمدحسین. خانم حائری دقیقا به یاد دارد که نوزادش را می برد تا پدربزرگ او را ببیند. آقای طباطبایی در ماههای آخر نسبت به گذشته ساکت تر شده بودند، اما اعضای خانواده را می شناختند و نمی توان گفت «حوالی اواخر شهریور و اوایل مهر» آلیزمر باعث فراموشی کامل ایشان شده باشد. دقایق مذکور در این تحقیق اهمیت دارد.

چهارم. خانم حائری عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را شخصا از آقای طباطبایی یا همسرش عبدالباقی شنیده است، اما شهادت می دهد دخترش سیده امیره و پسر دومش سیدمحمد این عبارت را از پدرشان به نقل از پدربزرگشان شنیده اند و او فرزندانش را توثیق می کند. در حقیقت این سلسله روایان جدیدی است که مستقل از روایت مرحوم سیداحمد ذوالمجد طباطبایی (روایت اول) و روایت دکتر سیدحسین نصر (روایت دوم) مستقیما از خود آقای طباطبایی شنیده شده است و می توان آن را روایت مرحوم سیدعبدالباقی (روایت سوم) نامید که او مستقیما و بلاواسطه از پدرش شنیده (طبقه اول) و دو نوه آقای طباطبایی روایان طبقه دوم آن از پدرشان هستند.

ج. نکاتی درباره آقا شیخ مرتضی حائری یزدی



خانم حائری علاوه بر نکات یادشده درباره آقای طباطبایی چند نکته ارزنده هم به شرح ذیل درباره پدرش نقل کرد.

اولا پدرش آقا شیخ مرتضی حائری یزدی، عمویش دکتر مهدی حائری یزدی، و پدر همسرش آقا سیدمحمدحسین طباطبایی هر سه با روش و منش آقای خمینی از قبل از انقلاب مخالف بودند و انقلاب و فجایع بعد از آن خصوصا اعدامها، مصادره ها و تحمیلها به نام اسلام باعث تسریع مرگ هر سه شد.

ثانیا آقای خمینی در نجف نامه آقا مرتضی حائری را به پسرش سیدمصطفی نشان می دهد که بین پدرزنت برای من چه نوشته: «هیچ کدام از کارهای شما با اسلام مطابقت ندارد!»

ثالثا او از پدرش روایت می کند که درباره آقای خمینی حتی قبل از انقلاب می گفته: «من حقیقتی در این مرد نمی بینم.»

رابعا آقا شیخ مرتضی حائری یزدی نماینده مردم استان مرکزی در مجلس خبرگان قانون اساسی در نطق قبل از دستورش در این مجلس در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۵۸ در «انکار ولایت سیاسی فقیه» صریحا سخن گفته

است. به نظر ایشان فقیه جز در امور حسبیه ولایت ندارد و تصرفش در اموال و مقدرات عمومی نیاز به «وکالت از مردم و رضایت مردم» دارد و «نفی اطلاق ولایت فقیه از ضروریات اسلام است».

لازم به ذکر است که آقا شیخ مرتضی حائری یزدی یکی از شخصیت‌هایی بود که با جمهوری اسلامی بیعت نکرد، نه در همه پرس‌های جمهوری اسلامی فروردین ۱۳۵۸ شرکت کرد، نه در همه پرس‌های قانون اساسی آذر ۱۳۵۸. با اینکه در دهه چهل و پنجاه ایشان از فقهای مبارز بوده است، اما بعد از انقلاب علاوه بر انکار ولایت سیاسی فقیه، به اعدام، مصادره و خشونت به نام اسلام به شدت انتقاد کرده و در زمره فقهای مخالف جمهوری اسلامی طبقه بندی می‌شود. هر دو دختر وی (معصومه همسر سیدمصطفی خمینی، و نجمه همسر سیدعبدالباقی طباطبایی) مواضعی مشابه پدرشان دارند. جالب است که سیدعلی خامنه‌ای دومین رهبر جمهوری اسلامی دو سه سالی (تا سال ۱۳۴۳) شاگرد درس خارج فقه ایشان بوده است. پرداختن تفصیلی به آراء این فقیه منتقد جمهوری اسلامی و منکر ولایت سیاسی فقیه مقال و مجال دیگری می‌طلبد.

د. روایت صادقانه از درون خانواده طباطبایی



یکی از ویژگی های این گفتگو معرفی آقای طباطبایی از سوی منسوبان سببی و نسبی ایشان است. نظام جمهوری اسلامی معرفی آقای طباطبایی را منحصر به روایت خانواده قدوسی (جناح حکومتی خانواده مرحوم طباطبایی) کرده است. (۷) این همان روایت رسمی برای مصادره و تحریف آقای طباطبایی است. خانواده بزرگ مرحوم سیدمحمدحسین طباطبایی دو جناح دیگر هم دارد، که هر دو هم غیرحکومتی و منتقد جمهوری اسلامی هستند. (۸) روایت مستقل خانواده سیدعبدالباقی طباطبایی از آقای طباطبایی روایتی بسیار نزدیک به آراء واقعی و حقیقی ایشان است. مرحوم سیدعبدالباقی اکنون در میان ما نیست، (۹) اما همسرش خانم نجمه حائری یزدی (طباطبایی) و فرزندانش راوی صادق زوایای زندگی آقای طباطبایی از درون خانواده هستند. از سرکار خانم حائری (طباطبایی) باید سپاسگزار بود که شجاعانه ناگفته هایی از پدرش و پدرهمسرش را برای نخستین بار با رعایت امانت داری با من در میان نهاد. سلامتی و توفیق ایشان را از خدای بزرگ خواهانم و به روان آقایان سیدمحمدحسین طباطبایی، شیخ مرتضی حائری یزدی و سیدعبدالباقی طباطبایی درود می فرستم. نگفته پیداست که هر خاطره ای را باید با رویکرد تحلیل انتقادی مورد ارزیابی تاریخی قرار داد، کاری که در پاورقی صورت گرفته است. (۱۰)

متن گفتگو

محسن کدیور: بسم الله الرحمن الرحيم. سرکارخانم حائری یزدی، توفیقی است که ما خدمت سرکار عالی هستیم. چون شما شاهد مستقیم بسیاری از وقایع در زمان مرحوم آقای سیدمحمدحسین طباطبایی پدرهمسران بوده اید، سوالهای من درمورد ایشان است و شما هرکدام را که به یاد دارید و هرچه به یاد دارید، هرچه هست را بفرمایید. سؤالها را که قبلاً خدمتتان فرستاده ام چند محور دارد.

[محور اول: خانه روبروی مدرسه حجتیه]



محور اول در مورد خانه ای است که بعداً به درمانگاه قرآن و عترت ملحق شد، روبروی مدرسه حجتیه. سوال

اول: زمان اقامت مرحوم آقای طباطبایی درخانه مذکور دقیقاً ازچه زمانی تا چه زمانی بود؟

خانم نجمه حائری یزدی: تابستان سال ۱۳۴۴ آقای مهندس سیدعبدالباقی طباطبایی شوهر من، آن خانه

را از آقای محمدحسن اعرابی [۱۳۸۹-۱۳۰۳] - داماد آقای خمینی - [از جانب پدرشان] اجاره کردند. آقای اعرابی

و همسر من با هم دوست بودند. در آن زمان همسر اول مرحوم علامه طباطبایی که مادر فرزندانشان بود فوت شده

بودند. مرحوم علامه در فقدان همسر ناراحت بودند. همراه دختر [بدرالسادات] و دامادشان آقای [جواد] مناقبی

[۱۳۱۰-۱۳۸۰] به بیلاق در تهران ظاهراً پل رومی رفته بودند. وقتی همسرمان خانه [اروبروی مدرسه حجتیه] را اجاره کردند و اسباب و اثاثیه را از خانه قبلی پدرشان به این خانه آوردند، مرحوم علامه به این خانه وارد شدند. در آن زمان من و آقای عبدالباقی ازدواج کرده بودیم، ولی با هم زندگی مشترک شروع نکرده بودیم. ما زندگی مشترکمان را در همین خانه آغاز کردیم. مرحوم علامه هم چون تنها بودند، با ما در این خانه زندگی می کردند. یعنی سر یک سفره غذا می خوردیم و مشترکاً زندگی می کردیم. خانه بزرگ بود و دو طبقه داشت. ما تا اواخر زمستان سال ۱۳۴۵ به اتفاق علامه طباطبایی در همین خانه زندگی کردیم.

اواخر سال ۱۳۴۵ ما با عجله از این خانه منتقل شدیم، موقتاً به خانه ای نزدیک همین خانه که دو سه خانه با آن فاصله داشت رفتیم، ظاهراً الآن مؤسسه کیهان در آنجا مستقر است، در همان خیابان بهار (اسم آن روز این خیابان، الان می گویند خیابان حجتیه). این خانه که با عجله گرفته بودیم برای ما نسبتاً کوچک بود، و در آن به زحمت زندگی می کردیم. جابجایی ما هم به آن سخت بود. حدود شش ماه هم آنجا بودیم. در این خانه کوچک [علاوه بر من و همسرمان و مرحوم علامه] مدتی هم اخوی ایشان [برادر علامه] آقای میرزا سید [محمد] حسن [الهی] طباطبایی [۱۳۴۷-۱۲۸۶] هم با ما زندگی می کردند، ایشان مدت کمی در دارالتبلیغ [اسلامی مرحوم آقای شریعتمداری] تدریس می کردند، ولی قلبشان ناراحت شد و انفاکتوس کرد و به تبریز برگشتند. در آن خانه نسبتاً کوچک، با این جمعیت خیلی سخت گذشت. بعد از حدود شش ماه [در اواسط سال ۱۳۴۶] به خانه سوم رفتیم، در کوچه آمار در خیابان صفاییه که نسبت به خانه دوم بزرگتر بود. در آنجا مرحوم علامه تجدید فراش کردند و با [منصوره] همشیره آقای [رضا] روزه [۱۳۵۲-۱۳۰۰] ازدواج کردند. (۱۱) چون دیگر تنها نبودند، ما از ایشان جدا شدیم و خانه مجزایی گرفتیم.

کدیور: تشکر از توضیحاتتان. بنابراین شما در تمام دورانی که علامه در منزل به اصطلاح قرآن و عترت بودند

شما و همسرتان مرحوم آقای عبدالباقی با ایشان زندگی می کردید؟

خانم حائری: بله از اول تا آخر در آن خانه ما با ایشان زندگی می کردیم.

کدیور: بسیار خوب، یادتان هست که همسر اولشان که مادر فرزندانشان بودند، در چه سالی از دنیا رفتند؟

خانم حائری: نوروز ۱۳۴۲ [فروردین ۱۳۴۴]. (۱۲)

کدیور: اسم ایشان چه بود؟

خانم حائری: خانم قمرالسادات طباطبایی که دخترعموی علامه بودند.

کدیور: خدا ایشان را رحمت کند. علت اینکه مرحوم علامه، شما و همسرتان مرحوم عبدالباقی از آن خانه

قرآن و عترت بلند شدید چه بود؟

خانم حائری: علت واقیعیش را نمی دانم، ولی ما در فشار بودیم. خیلی باعجله موقتا به خانه بعدی رفتیم.

ایشان [آقای طباطبایی] می گفتند باید از اینجا برویم. دو سه ماه آخر واقعا در فشار بودیم.

کدیور: منظور از فشار چیست؟ فشار از ناحیه مالک؟

خانم حائری: فشاری که گفتگویی بشود نمی دانم، ولی از روحيات و عجله ای که ایشان [علامه] می کردند می

فهمیدیم که فشاری پشتشان هست و دیگر نمی توانیم در آن خانه بمانیم. چند ماهی هم ایشان اجاره را پرداخت

نکرده بودند، البته شاید اجاره بهانه بود و [مالک] نمی خواست ایشان بمانند. قضیه ای را که خودم کرار از همسر

آقای عبدالباقی شنیده ام نقل می کنم. آقای سیدعلی اصغر خویی (۱۳۶۱-۱۲۷۳) (۱۳) با ایشان [علامه] صیغه

برادری خوانده بودند، ایشان [آقای خویی] خیلی اصرار داشتند که این خانه را برای آقای طباطبایی بخرند، پیش

آقای خمینی رفته بودند، چند تا از تجار ترک می خواستند این خانه را برای ایشان بخرند، آقای خمینی گفته بودند

من به «استاد دانشگاه» خانه را نمی فروشم. من این را مکررا از شوهرم شنیدم.

کدیور: مگر علامه طباطبایی استاد دانشگاه بودند؟!

خانم حائری: نمی دانم. مگر استاد دانشگاه بودن بد است؟!

کدیور: نه! خیلی هم خوب است. ولی علامه استاد بزرگ حوزه بودند و اساتید دانشگاه مثل هانری کربن [متوفی ۱۵ مهر ۱۳۵۷] و دیگران از قبیل دکتر [سیدحسین] نصر [ودیگران] خدمت ایشان می‌آمدند و استفاده علمی می‌کردند.

خانم حائری: من این را از شوهرم شنیده ام و ایشان هم از همان آقای سیدعلی اصغر خویی شنیده است. شاید شما ایشان را بشناسید، در تهران زندگی می‌کردند. ولی هر وقت به قم می‌آمدند به منزل ما می‌آمدند. خیلی با آقای طباطبایی صمیمی بودند.

کدیور: پس دلیل اینکه خانه را با عجله تخلیه کردند، شما مستقیماً در جریان نبودید و فقط از شنیده‌های همسران می‌فرمایید.

خانم حائری: نه، آن خانه را با عجله تخلیه کردیم و رفتیم، خانه دوم هم من بودم. در آنجا علاوه بر خودشان برادرشان هم بود. در تمام اسباب کشی‌ها من بودم، اما در خانه سوم من دیگر نبودم.

کدیور: خدا همه شان را رحمت کند. سوال من صرفاً در مورد علت تخلیه خانه قرآن و عترت است. آیا شما و همسران و پدر همسران فرصت کافی برای جمع آوری وسائلتان را داشتید؟ فرمودید در زمستان ۱۳۴۵ تحت فشار خانه را تخلیه کردید.

خانم حائری: دقیقاً بیست روز مانده به عید ۱۳۴۶.

کدیور: بیست روز مانده به عید نوروز! پس با سرعت این مسئله صورت گرفت؟

خانم حائری: با سرعت، چون خانه دوم نزدیک بود، خیلی هم سریع جابجا شدیم.

کدیور: اینکه فرمودید مرحوم علامه مال الاجاره را نمی‌توانستند بپردازند، مال الاجاره ماهیانه آن خانه

چقدر بود؟

خانم حائری: ماهی سیصد تومان.

کدیور: فرمودید علت اصلی عدم رضایت مالک تأخیر مال الاجاره نبود، چیز مهمتری بود. چه بود؟

خانم حائری: ظاهراً تأخیر در پرداخت مال الاجاره نبود، به نظر می‌آمد که این بهانه بود، اصولاً آقای خمینی با آقای طباطبایی وجه مشترکشان کم بود، شاید با هم روحاً تنش داشتند.

کدیور: یادتان هست علت این تنشی که می‌فرمایید چه بود؟

خانم حائری: شاید یک خرده مربوط به درس فلسفه بود. اینها دیگر بحث‌های علمی است، در وفات آقای [مرتضی] مطهری هم اگر یادتان باشد علامه با همان لهجه ترکی فرمودند که آقای مطهری درس مرحوم آقای خمینی می‌رفتند ولی من که درس فلسفه را شروع کردم طلاب درس ایشان را ترک کردند و به درس من آمدند. (۱۴)

کدیور: یعنی به نظر می‌رسد آقای خمینی ناراحت بودند از اینکه درس فلسفه شان بخاطر جذابیت درس آقای طباطبایی نسبتاً تعطیل شده است؟

خانم حائری: شاید یکی از عللش این بود. اصولاً همدیگر را نمی‌پسندیدند.

کدیور: گفته شده که مرحوم پدرتان آقا شیخ مرتضی حائری برای استمهال درمورد مال الاجاره به تأخیر افتاده نزد مرحوم آقا سیدمرتضی پسندیده [۱۳۷۵-۱۲۷۴] اخوی بزرگتر آقای خمینی رفتند، (۱۵) شما چنین چیزی را شنیده بودید؟

خانم حائری: من نشنیده‌ام، ولی خیلی بعید است، یعنی تردید ندارم که کار ایشان [آقا مرتضی حائری] نمی‌تواند باشد، مخصوصاً آنچنان که فریده خانم [مصطفوی] گفتند که [خانه را] برای آقا مصطفی [خمینی] بگذارند، امکان ندارد. بخاطر اینکه این [خانه] اصلاً وجوهات بوده و ایشان متشرع بودند، امکان ندارد.

کدیور: درست می‌فرمایید، خانم فریده مصطفوی در کتاب خاطراتشان (۱۶) همان نکته ای را که شما فرمودید نوشته اند و کمی دور از ذهن به نظر می‌رسد که هم مرحوم آقا مرتضی حائری پدر شما چنین چیزی بگویند و هم آقا سید مصطفی [خمینی] اصلاً نجف بوده، قم نبوده که خانه بخواهد، همراه با پدرش در تبعید بوده است. بنابراین اصلاً این زوایای مسئله سازگاریست. اما سوال من درباره استمهال مال الاجاره خانه علامه بود.

خانم حائری: من نمی‌دانم. ولی این امکان ندارد.

کدیور: پس امکان ندارد که پدر شما چنین درخواستی برای دامادش کرده باشد.

خانم حائری: برای آقا مصطفی هیچ امکان ندارد.

کدیور: در صحیفه امام چندین نامه درمورد این خانه هست، آنجا اسم سیدمصطفی خمینی نیست، اسم سیداحمد خمینی است و آنجا گزارشهایی به آقای خمینی داده‌اند که سیداحمد خمینی در پاورقی تکذیب کرده است. (۱۷) من این نامه‌ها را بعداً منتشر می‌کنم. به نظر می‌رسد آن نقلی که خانم مصطفوی کرده سیدمصطفی را با سیداحمد اشتباه کرده است! در این صورت دیگه ربطی با آقا مرتضی حائری یزدی پیدا نمی‌کند چون آبا سیداحمد خمینی نسبت خانوادگی نداشتند. لذا سوال من درباره این بود که مرحوم آقا مرتضی پدر شما بخاطر دست تنگی مرحوم علامه پیش آقای پسندیده رفته باشد که چند ماهی این اجاره عقب افتاده شما مهلت بدهید تا علامه بتواند بپردازد، همچون چیزی اصلاً شما شنیده بودید؟

خانم حائری: نشنیده‌ام. ولی بعید است. از شخصیت پدرم و خصوصیاتی که من از ایشان اطلاع دارم بعید

است. (۱۸)

کدیور: بسیار خوب. اشاره کردید آقای محمدحسن اعرابی شوهر خانم فریده مصطفوی وکیل آقای خمینی در این خانه بوده، از وی چه یادتان هست؟ آقای خمینی که ایران نبودند، بنابراین آقای اعرابی قضیه را دنبال می‌کرد، آیا وی به آقای طباطبایی فشار می‌آورد؟

خانم حائری: [آقای اعرابی] از طرف آقای خمینی وکالت داشت که این کار را انجام بدهد. با اینکه با همسرم دوست بود، اما شدت عمل بخرج داد، و فقط سعیش این بود که آن خواسته آیت‌الله خمینی را اجرا کند و دیگر هیچ توجهی نه به دوستی با همسرم داشت، و نه به شأن آقای طباطبایی، همه را زیرپا گذاشت. از آن موقع [زمستان ۱۳۴۵] دوستی همسرم عبدالباقی و آقای اعرابی به هم خورد.

کدیور: چهار نقل در مورد دلیل فشار وکیل آقای خمینی برای تخلیه خانه قرآن و عترت گفته شده است. نقل اول تاخیر در پرداخت دو سه ماه مال الاجاره دلیل اخراج مستاجر ذکر شده است. نقل دوم متعلق به دختر آقای طباطبایی (خانم [نجمه سادات همسر] آقای قدوسی) است: آقای اعرابی به گوش آقای خمینی رسانده که آقای علامه ملاًک هستند و چون ملاًک هستند وجهی ندارد که بتواند در این خانه بنشیند. (۱۹) ملک علامه درآمد آن‌چنانی نداشته و کفاف زندگی ایشان و برادرش را نمی‌داده است. نقل سوم متعلق به خانم فریده مصطفوی است که شما اشاره کردید. نقل چهارمی است که مرحوم دکتر محمد صادقی تهرانی [۱۳۹۰-۱۳۰۱] که شاگرد آقایان علامه و خمینی بوده، می‌گوید رفته‌ام پیش آقای خمینی و علت سخت گرفتن بر علامه در این خانه را می‌پرسد. آقای خمینی همین‌گونه قصه استاد دانشگاهی که شما فرمودید را ذکر می‌کند. صادقی هم پاسخ می‌دهد علامه که استاد دانشگاه نیست، و بعد هم به قول شما استاد دانشگاه هم که باشد اجازه می‌دهد، اجازه که دیگر ربطی به شغلش ندارد. (۲۰) به نظر شما مطابق آنچه که خودتان شاهد بودید، کدام یک از این نقل‌های چهارگانه می‌تواند صحت داشته باشد؟

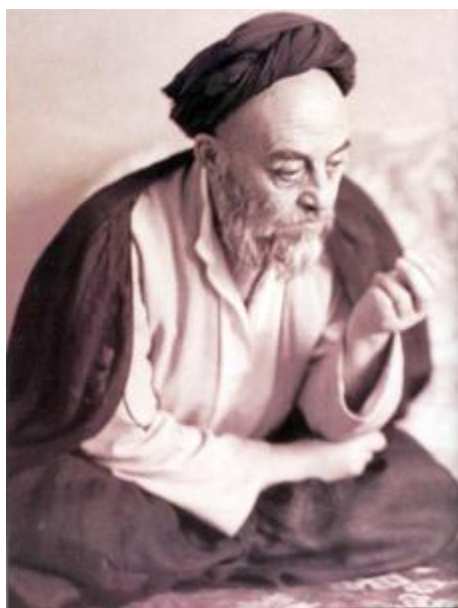
خانم حائری: نقل فریده خانم مصطفوی که صحت ندارد، نقل خانم قدوسی هم همین‌طور، علامه املاکی داشتند ولی پولی در دسترسشان نبود و درآمد قابل توجهی نداشتند و زندگیشان به سختی می‌گذشت. (۲۱) نقل آقای صادقی همان است که من از همسرم عبدالباقی شنیدم.

کدیور: پس روایت شما با روایت چهارم [و روایت اول] نزدیک است. یک روایت پنجمی هم من اخیراً در دو سه روز اخیر از برخی طرفداران آقای خمینی به گوشم رسیده است. گفته شده که دکتر [سیدحسین] نصر مقاله

ای از علامه طباطبایی در مجله اوقاف منتشر می کند، آقای خمینی هم چون با اوقاف مخالف بوده، گفته که مستاجر «اوقافی» شده است! پس باید بلند شود. آقای طباطبایی اصلاً نمی دانسته که این مقاله برای مجله اوقاف است. این مقاله را من دیده ام بخش اول کتاب در دست انتشار شیعه در اسلام است. (۲۲) البته این نقل پنجم هم برای اخراج مستاجر موجه نیست. آیا شما چنین چیزی را شنیده بودید؟

خانم حائری: احتمال دارد که این هم درست باشد. من به طور گنگ به گوشم خورده است، اما صد درصد نمی توانم تایید کنم.

محور دوم: چند ماه آخر حیات آقای طباطبایی



کدیور: بسیار خوب. محور دوم، در مورد دو ماه آخر زندگی مرحوم آقای طباطبایی است. مرحوم علامه در سال ۱۳۶۰ چه زمانی از جابان دماوند به بیمارستان منتقل شدند؟ ایشان [۲۴] آبان ۱۳۶۰ از دنیا رفتند.

خانم حائری: از دماوند، جابان نبودیم، جابان و چیلان که نزدیک هم هستند، سالهای خیلی قبل برای ییلاق می رفتند، ولی سالهای آخر فقط احمدآباد دماوند بودند و اواخر شهریور ۱۳۶۰ به قم تشریف آوردند.

کدیور: خوب. اواخر شهریور ۱۳۶۰ به قم آمدند، یعنی آن زمان به دلیل کسالت ایشان را به قم آوردند؟

خانم حائری: بله، کسالت داشتند. ولی حرکاتشان خوب بود، به نظر نمی‌آمد که آلزایمر داشته باشند، ساکت بودند، کم حرف می‌زدند. یک دفعه سر سفره بودیم، آقای [علی] قدوسی هم سر سفره بود، خانمشان - همشیره آقای روزبه - تعارف کردند و گفتند علامه طباطبایی نمی‌شنوند و صدا نمی‌رسد. ایشان [علامه] با ملایمت گفتند: می‌شنویم، می‌فهمیم! ولی نمی‌خواستند حرف بزنند. (۲۳) من نمی‌توانم بگویم آلزایمر داشتند، ساکت بودند، افسردگی شان این بود، نوعی آلزایمر، ولی آلزایمری که ماها را کاملاً می‌شناختند.

کدیور: آیا شما در آن دو ماه آخر از ایشان عیادت می‌کردید؟

خانم حائری: کاملاً، بسیار بسیار زیاد، یعنی عادت کرده بودند که ما باید می‌آمدیم. اسم فرزند آخرم را محمدحسین گذاشتیم، من تاریخ را خوب یادم هست، محمدحسین سه روزش بود که ایشان [علامه] از دماوند [به قم] آمده بودند. درحیاط نشسته بودند و ما با عجله نوزاد را بردیم که [پدربزرگ] او را ببینند، و بعد [محمدحسین] دو ماهش که شد ایشان [علامه] وفات کردند.

کدیور: آیا این اواخر شما را، پسرشان را، نوه هایشان را می‌شناختند؟

خانم حائری: ظاهراً [می‌شناختند، اما] به نظر نمی‌آمد، ولی می‌فهمیدیم که مثل اینکه می‌شناسند، می‌شناختند. آخر ایشان آدم ساکتی بودند، کم گوی و گزیده گوی بودند.

کدیور: فکرمی‌کنید در زمان شهادت یا ترور آقای علی قدوسی ایشان در چه حالی بودند؟ اصلاً شما هیچ

خاطره‌ای از این دارید که عکس العملی نسبت به این مسئله نشان داده باشند؟ (۲۴)

خانم حائری: بله، عکس العمل ظاهری که گریه بکنند و [مانند] اینها، من یادم نیست؛ ولی خیلی متأثر بودند

از این مرگ‌های پی درپی، اول که آقای [سیدمحمدعلی] قاضی [طباطبایی] عموزاده‌شان (۲۵) بود، بعد آقای

[مرتضی] مطهری، (۲۶) بالاخره شاگردشان بود، بعد نوه شان حسن که خیلی اذیت شدند. این باعث ناراحتی شان شد.

کدیور: محمدحسن قدوسی که در جبهه جنگ شهید شده بود (۲۷) را می‌فرمایید؟

خانم حائری: بله

کدیور: یعنی ایشان متوجه شدند که آقای قدوسی را ترور کردند؟ شما از ایشان همچین چیزی را درک می‌کردید؟

خانم حائری: چیزی نمی‌گفتند، ساکت ساکت بودند. (۲۸)

[محور سوم: اسلام اولین شهید انقلاب]



کدیور: خوب، محور سوم درمورد این عبارتی است که به عنوان «اولین شهید انقلاب اسلام بود» که از ایشان

نقل می‌شود، آیا شما شخصاً و مستقیماً چنین عبارتی را از ایشان شنیده اید؟

خانم حائری: من نشنیده ام.

کدیور: خودتان نشنیده اید. آیا همسرتان مرحوم مهندس سیدعبدالباقی چنین عبارتی را از پدرش شنیده

بود که برای شما نقل بکند؟

خانم حائری: نه من از ایشان هم یادم نیست؛ ولی دخترم [سیده امیره طباطبایی] و پسر [سید] محمد [طباطبایی]، آنها آدمهای درستی هستند و اهل دروغ نیستند، آنها می‌گویند ما از پدرمان شنیده ایم، از آقا سیدعبدالباقی شنیدند که از پدرش [آقای طباطبایی] نقل کرده، ولی من نشنیده ام.

کدیور: شما نشنیده اید، ولی دختر و پسر شما از پدرشان این عبارت را شنیده اند که پدرشان هم از پدرش یعنی مرحوم علامه طباطبایی این را شنیده است؟

خانم حائری: بله.

کدیور: شما آنچه که از مرحوم علامه درباره انقلاب، نظام و آقای خمینی مستقیماً خودتان شنیده اید، یا مستقیماً از همسران به نقل از پدرشان شنیده‌اید، را ممکن است نقل بفرمایید؟

خانم حائری: [به شکل] واضح [از خود ایشان] چیزی نشنیدم، ولی واضح بود که از وضعیت انقلاب و اوضاع [کشور] به شدت ناراحت هستند، برای اینکه تا قبل از اینکه این انقلاب بشود، ایشان ساعتها درس داشتند، مطالعه می‌کردند تا ده شب و فرقی نبود روز جمعه باشد یا شنبه. آقای خمینی هم که به قم تشریف آوردند، [محل اقامتشان] با فاصله کمی با خانه ایشان بود، (۲۹) و سر و صدا [زیاد بود]، [آقای طباطبایی در بهار ۱۳۵۸] به من گفتند که من این دو ماهی که ایشان [آقای خمینی به قم] آمده نتوانستم، یک سطر چیزی بنویسم و نمازشان دچار اشکال می‌شد، و مهر را از این اتاق به آن اتاق می‌بردند و هی اشتباه می‌کردند. خیلی اذیت شدند و [کسالتشان] شروع شد و همان کم کم تبدیل به فوتشان شد.

کدیور: خدا رحمتشان کند. خیلی ممنون، به هر حال شما با امانتداری و با دقت تمام آنچه را که خودتان شاهد بودید برای ما نقل کردید. اگر نکته دیگری به یادتان هست و مفید می‌دانید مرحمت بفرمایید.

خانم حائری: چیزی یادم نمی‌آید. ذهنم از حقایق کند شده است!

[محور چهارم. خاطراتی از آقا شیخ مرتضی حائری یزدی]



کدیور: خواهش می‌کنم، شما نکات بسیار مهمی را فرمودید. به هر حال شما میراث‌دار سه عالم بزرگ هستید.

خانم حائری: مرحوم علامه طباطبایی و همچنین پدرم [آقا مرتضی حائری یزدی] و عمویم زمان شاه هم ناراحت و مخالف بودند، ولی با آمدن آقای خمینی به این شکل همه شان مخالف بودند، و همین انقلاب باعث مرگ این سه نفر شد، از اول تا آخر. (۳۰)

کدیور: منظور از عمویتان مرحوم آقای دکتر مهدی حائری یزدی (۱۳۰۲-۱۳۷۸) است، درست است؟

خانم حائری: [بله] یعنی اینها مرگشان قدری زود اتفاق افتاد، پدرم که هفتاد سالشان نشده بود، خیلی اذیت شد، خیلی ناراحت بود. با آقای خمینی دوست بود، دوستی که باعث ازدواج خواهرم [معصومه] (۳۱) با پسر ایشان [سیدمصطفی] شد، ولی به شدت ناراحت بود. [پدرم] نامه ای برای ایشان [آقای خمینی] داده بودند، آقا مصطفی که شوهرخواهر من بودند، آنجا آقای خمینی نامه را به ایشان [مصطفی] نشان داده و گفته: ببین این پدرزنت، این را برای من نوشته. نوشته: «هیچ کدام از کارهای تو مطابقت با اسلام ندارد!» (۳۲)

کدیور: عجب! آقا مرتضی حائری برای آقای خمینی نوشته بودند؟

خانم حائری: بله، برای آقای خمینی [نوشته بودند].

کدیور: خدا رحمتشان کند. الان شاید وقت مناسبی نباشد، امیدوارم بتوانم در زمان مستقلى درمورد مرحوم پدرتان با شما صحبت کنم و خاطراتی که مستقیماً از ایشان دارید [را بشنویم]، چون مانند آقای طباطبایی، مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری هم ابعاد بسیاری از آراء و زندگیشان برای مردم مجهول است و خبر ندارند که ایشان چه مواضعی داشته اند.

خانم حائری: با ایشان دوست صمیمی بودند، عمویم و آقای خمینی، البته پانزده سال تفاوت سنی با آقای خمینی داشتند، این تفاوت سنی برای دوستی خیلی خوب نبود، اما خوب، خیلی خاطره هست، ولی بعدها بشدت مخالف بودند، نه اینکه از شروع انقلاب [باشد]، از وقتی که نجف بودند، می گفتند: «من حقیقتی در این مرد نمی بینم.» (۳۳)

کدیور: عجب! آقا مرتضی می گفتند یا آقا مهدی؟

خانم حائری یزدی: بله، هردو، بیشتر پدرم.

کدیور: بله، من البته توفیق داشتم دو سه سال آخر زندگی آقای دکتر مهدی حائری یزدی را خدمتشان می رسیدم و تصدیق می کنم نکاتی که شما فرمودید. درمورد پدرتان مرحوم آقا مرتضی متأسفانه ایشان در [۱۵ اسفند] ۱۳۶۴ از دنیا رفتند، درست است؟

خانم حائری: بله.

کدیور: من اگر چه آن زمان قم بودم، ولی توفیق نداشتم که به محضر ایشان برسم، چون هنوز به درس خارج نرسیده بودم که بتوانم از محضر ایشان استفاده بکنم ولی هرچه از کتابهایشان می خوانم استفاده می کنم. ایشان

به تصدیق خود آقای خمینی فقیه متبحری بودند (۳۴) و هم مواضع قابل توجهی داشتند، (۳۵) چه در مجلس خبرگان قانون اساسی که ایشان عضو بودند و چه بعد از آن، آن شش هفت سال اول انقلاب که اعتراضهای جدی کردند که متأسفانه هیچ کدام از آنها منتشر نشده است که بتوانیم به آنها دسترسی پیدا کنیم.

خانم حائری: مخالفت ایشان در همان مجلس خبرگان با ولایت فقیه هست. (۳۶)

کدیور: بله متأسفانه خوب در متن ... (۳۷)

خانم حائری: نوار [آن را] را برایتان می فرستیم. (۳۸)

کدیور: انشاءالله استفاده می کنیم و اگر من پیدا نکردم [شما مرحمت خواهید کرد] بخصوص در مورد نامه های مرحوم پدرتان [به آقای خمینی]، جزء اسناد تفکر اسلام شیعی و تاریخ این مملکت است که باید همه اطلاع داشته باشند که اینها چه نظری داشتند و چه کوشش هایی کردند برای اینکه مردم با بهروزی و با موازین بهتر دینی زندگی بکنند که متأسفانه مغفول افتاده و از آنها اطلاعی ندارند. (۳۹) به هر حال این سوالهای من بود، شما هم نکات بسیار ارزنده ای فرمودید، خدا به شما توفیق بدهد و عذرخواهی می کنم که مزاحم شدم.

خانم حائری: مرحمت عالی زیاد.



یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود، ۲۱ آذر ۱۴۰۰؛ و آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲: شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی، ۲۸ آذر ۱۴۰۰.
۲. آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر (۸ دی ۱۴۰۰).
۳. این گفتگوی نیم ساعته در تاریخ ۱۲ دی ۱۴۰۰ در نرم افزار واتساپ صورت گرفته است. با تشکر فراوان از آقای سیدرضا طباطبایی نوه ارشد پسری آقای طباطبایی که بزرگوارانه امکان این گفتگو را با مادرش فراهم کرد، هرچند خود در این گفتگو شرکت نکرد تا فرصت بیشتری برای شنیدن ناگفته‌های مادرش باشد. بنا بر صلاح‌دید خانواده محترم مرحوم سیدعبدالباقی طباطبایی تنها متن کتبی ویراسته این گفتگو منتشر می‌شود. لازم به ذکر است که این متن ویراسته را خانواده مذکور ندیده‌اند و تمامی مسئولیت آن با اینجانب است.
۴. به نقل از «حکمت‌نامه: نوشته‌های محمدعلی حمیدی: از شنیدن خبر اعدامها مرخص شد» (۲۷ شهریور ۱۳۸۸).
۵. اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۴: امید و دلواپسی، به اهتمام سارا لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷، ص ۴۴۸.
۶. متن کامل این نامه: «بنام خداوند مهربان. با سلام و احترام، اینجانب، به سبب دینی که از نظر انسانی و شرعی بر گردن خود احساس می‌کردم، خواستم کلامی چند با شما آقایان داشته باشم: شما، آیات عظام و حجج اسلام می‌توانید در این وانفسا و الامان مردم از طریق قانون شرع و استدلالهای شرعی و عرفی خودتان، حکومتی را که خود را اسلامی و شرعی می‌داند، محکوم کنید. شما از خیلی قبل می‌توانستید حکومت را به مصلحت اندیشی وادار کنید تا این سیستم ناعادلانه، اینهمه ظلم و تعدی به حقوق مردم نکند. همچنین می‌توانستید مسئولین دروغین حکومت را مجبور کنید تا خیلی کارها را نکنند و خیلی کارها را بکنند. اما در حال حاضر که حکومت مشروعیت خود را از دست داده است بهترین وقت است برای فشار آوردن به رژیم، که نه آبروی شما در خطر است و نه خونی به گردن شما می‌افتد، چرا که اکثریت مردم مخالف سیستم هستند و اقدام شما شاید تا حدی جلوی خونریزی را بگیرد. آیا آتش گشودن و کشتار مردم گرفتار و تشنه مطابق با شرع اسلام است؟ آیا جلوگیری از واکنش سالم و خارجی به خاطر یک تفکر سیاسی غلط که در نتیجه آن گروه گروه از مردم هر روزه به هلاکت می‌رسند اسلامی است؟ آیا مردمانی که با بی‌عدالتی و حکم ناروا با شکنجه و بیماری در زندانها گرفتارند با دین سازگار است؟ شما علمای دینی به مردم مدیون هستید، آنها سالهای دراز به شما رفاه و احترام و آبرو دادند شایسته نیست در چنین روزی آنها را رها کنید. عدالت این نیست که شما و خانواده‌های شما و اطرافیانتان در راحتی و امنیت بسر برند ولی مردمی که سال‌ها شما را حمایت کردند در گرسنگی، تشنگی، بی‌خانمانی، ناامنی و وحشت باشند. امید است نیاز جامعه را درک کنید و چاره اندیشی مناسبی نمایید. نجمه حائری یزدی، مرداد ۱۴۰۰» (سحام نیوز، ۱۲ مرداد ۱۴۰۰)

۷. خانم نجمه سادات طباطبایی همسر علی قدوسی دقیقا و مکررا درباره آقای طباطبایی همان را بر زبان می راند که نظام انتظار دارد. با توجه به اینکه از سال ۱۳۳۳ در خانه همسرش جدای از پدرش زندگی می کرده و در سالهای اواخر زندگی پدرش درگیر نگهداری از فرزندان خردسالش بوده در اغلب قریب به اتفاق نکات این تحقیق شاهد مستقیم و دست اول محسوب نمی شود. انکار اولیه عبارت «اسلام اولین شهید این انقلاب» از سوی دوست گرامی محمدحسین قدوسی نیز مسموع نیست، چرا که اکنون سه روایت مستقل با سلسله سند موثق از این عبارت ارائه شده است.

۸. جناح سوم جناح مرحوم دکتر جواد مناقبی است.

۹. آن مرحوم همانند پدرش غیرسیاسی بوده و برخلاف خواهرش نه گرایش حکومتی (جمهوری اسلامی) و نه گرایش ضدحکومتی (متمایل به رژیم قبل از انقلاب) داشته است و مثل پدرش کم حرف و بی ادعا بوده است.

۱۰. فایل صوتی گفتگو را یکی از دانشجویانم پیاده کرده است، تشکر از وی. آن را شخصا ویرایش مختصری کرده ام (تبدیل از متن گفتاری به نوشتاری و حذف کلمات تکراری). کلمات و تاریخهایی توضیحی را در گروه به متن افزوده ام. پاورقی تشریحی و گاهی انتقادی اطلاعات گفتگو را با اطلاعات مشابه مرتبط می سازد و آن را به سندی تاریخی تبدیل می کند.

۱۱. آقای طباطبایی در زمان تجدید فراش ۶۳ ساله و خانم منصوره روزبه ۳۳ ساله بوده و قبلا هم ازدواج نکرده بود. (مجله پرسمان، دی ۱۳۸۴، شماره ۴۰، یک زندگی آرام، گفتگو با همسر علامه طباطبایی)

۱۲. در یادداشتهای دستنویس مرحوم سیدعبدالباقی طباطبایی (پاسخ به پرسشهایی درباره پدرش، شماره ۴۴) تاریخ درگذشت مادرش فروردین ۱۳۴۴ ثبت شده است، و به نظر می رسد همین تاریخ درست است. به گفته همسر شهید مرتضی مطهری «فکر کنم حدود ۵۸ سال داشتند و مزارشان هم در قبرستان نو در قم است.» (خاطراتی خواندنی از همسر علامه طباطبایی، خبرگزاری رسمی حوزه، ۲۵ آبان ۱۳۹۲)

۱۳. تاریخ وفات وی ۱۴۰۲ قمری است، معادل سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱. سیدعلی اصغر خویی از معتمدین آقای خمینی هم بوده است. بنگرید به تلگراف بسیار مهم مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ آقای خمینی توسط وی به علمای تهران (صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۷۷؛ و محمدصادق صادقی گیوی [صادق خلخالی]، خاطرات آیت الله خلخالی، تهران: نشر سایه، ۱۳۷۹، ص ۹۲-۸۵)

۱۴. «علامه سید محمدحسین طباطبایی: سی و دو سال پیش از شهادت ایشان [مطهری، سال ۱۳۲۵] من از تبریز به قم پناهنده شدم. اوضاع آنجا خراب بود، بدین خاطر به قم آمدم. بعد بنابراین شد که در قم بمانم. تدریس درس حکمت (فلسفه) را شروع کردم. غیر از بنده در قم آقای خمینی بودند که درس فلسفه ای داشتند و چند نفری از آقایان در درس ایشان شرکت می کردند. ایشان اسفار درس می دادند. بعد آن آقایان درس ایشان را ترک کردند و به حوزه درس ما منتقل شدند و شروع به تحصیل کردند. سالها این درس ادامه داشت.» (مصاحبه مندرج در کتاب پاره ای از خورشید: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، گردآوری و تدوین حمیدرضا سیدناصری و امیررضا ستوده، تهران: ذکر، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶؛ و «گفتگویی با استاد درباره شهید مطهری» [آر دیبهبشت ۱۳۵۸]، در کتاب بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۲)

۱۵. دکتر سیدمصطفی محقق داماد: «آقای طباطبائی این خانه را اجاره کرد. پرداخت اجاره خانه به نماینده مالک که اخوی بزرگ آقای خمینی یعنی آقای سید مرتضی پسندیده باشد چند ماه به تاخیر افتاد. علی قدوسی داماد آقای طباطبایی نزد آقای پسندیده رفت و اظهار داشت که آقای طباطبائی فعلا دستش خالی است، صبر کنید، تا خدا فرجی برساند. آقای پسندیده نپذیرفت و گفت باید خانه تخلیه شود. آقا شیخ مرتضی حائری یزدی از قضیه خبردار شد، و برای استمهال واسطه شد. آقا مرتضی حائری با آقایان طباطبایی و خمینی خویشاوند سببی بود. دختران آقا مرتضی حائری یکی عروس آقای خمینی [همسر سید مصطفی خمینی] و یکی عروس آقای طباطبائی [همسر سیدعبدالباقی طباطبایی] بود. آقای طباطبائی متوجه شد که مالک یعنی آقای خمینی راضی به ادامه سکونت او در ملک نیست، و خانه را تخلیه کرد.»، بنگرید به آقای طباطبایی، انقلاب و نظام: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود، ۲۱ آذر ۱۴۰۰)

۱۶. «پس از آن برای مدت زمانی علامه [سیدمحمدحسین] طباطبایی در آنجا ساکن شدند. بعد از آن آقای [شیخ مرتضی] حائری [یزدی] پدر همسر داداش مصطفی نامه ای خطاب به آقا نوشته و از ایشان خواستند تا این خانه را در اختیار آقا مصطفی [خمینی] قرار دهند. آقا در پاسخ نوشتند: هر زمان همه طلاب خانه دار شدند مصطفی هم خانه دار خواهد شد. پس از آن آقا خواستند تا خانه را به علامه طباطبایی بدهند، اما از آنجا که این خانه خمس بود، آقا بلافاصله به [محمدحسن] اعرابی وکالتی در مورد این خانه دادند و از او خواستند تا هر طور که ممکن است این خانه را بفروشد تا سهم امام و سادات دست نخورده باقی بماند.» (گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۴-۸۲)

۱۷. حداقل هشت نامه در باره این خانه از آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰ در جلد دوم صحیفه امام آمده است. هفت نامه خطاب به سیداحمد خمینی و یک نامه خطاب به محمدحسن اعرابی است. درباره حساسیت آقای خمینی در مورد این خانه در بخش سوم سلسله مباحثم درباره «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» بحث خواهیم کرد، انشاءالله.

۱۸. استمهال مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری یزدی از مرحوم آقا سیدمرتضی پسندیده وکیل آقای خمینی در قم کاملا با روحیه آقا مرتضی سازگار بوده و اقدامی اخلاقی و شرعی بوده است.

۱۹. «وقتی مادرم فوت کردند ما به این منزل که در روبروی مدرسه حجتیه بود، نقل مکان کردیم. به پدرم گفته بودند که این منزل خالی است و شما به اینجا بیایید و ساکن شوید، بعد از مدتی فردی رفته و گفته بود که اینها ملک‌های زیادی دارند. فارس: آقای اعرابی چنین ادعایی کرده بود، درست است؟ خانم قدوسی: بله! داماد امام گفته بود که علامه طباطبایی ملک بسیاری دارد، اخوی بنده [عبدالباقی طباطبایی] باجناق آقا مصطفی خمینی است و هر دو به رحمت خدا رفته‌اند، آقای اعرابی هم وقتی از موضوع ملک داشتن پدر من در تبریز خبردار می‌شود شک می‌کند و به امام می‌گوید، امام پیغام دادند اگر شما می‌خواهید بنشینید من از سهم امام اجاره بدهم، اما پدرم چون از سهم امام استفاده نمی‌کردند، گفتند ما در خانه‌ای که سهم امام باشد نمی‌نشینیم و بنابراین از آنجا رفتند.» (مصاحبه خانم نجمه سادات طباطبایی دختر علامه طباطبایی با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷)

۱۲. آقا شیخ محمد صادقی تهرانی: «[آقای طباطبایی] در خانه‌ی ایشان [آقای خمینی] به عنوان مستأجر نشسته بودند ... رفته به [خانه] آن مرجع [آقای خمینی]، در یک جلسه خصوصی گفتم: خوب علامه طباطبایی که بزرگترین وزنه علمی است در حوزه علمیه قم، ایشان خانه ندارد و در خانه‌ی ای که از بابت سهم امام به شما [آقای خمینی] داده شده نشسته و مستأجر است. چرا برای

ایشان محدودیت قائل شدند؟ نگفتم؛ شدید، [گفتم]: شدند. چون داماد آن مرجع [محمدحسن اعرابی] رفته بود در خانه ایشان [آقای طباطبایی] داد و قال کرده بود که باید از این خانه بلند شوید. ایشان [آقای خمینی] گفت که من اجازه نمی دهم که در خانه ای که مربوط به سهم امام است، یک نفر استاد دانشگاه بنشینند! گفتم: ایشان استاد دانشگاه نیست، اساتید دانشگاههای عالم می آیند خدمت ایشان و استفاده هایی می کنند، از جمله از دانشگاه های پاریس و جاهای دیگر [مثل] دانشگاه تهران، استاد دانشگاه نیست. و آنگهی - من صریحاً صحبت می کردم با مراجع - اولاً این خانه مال شما نیست، و از سهم امام خریداری شده؛ ثانیاً ایشان [آقای طباطبایی] خانه را [اجاره کرده؛ و [ثالثاً] الآن زمستان است و نمی تواند بلند شود و برود. ایشان [آقای خمینی] گفت: نه! علی ای حال ایشان [آقای طباطبایی] غاصب است، و نمازهایش باطل است، گفتم: نه خیر حرف شما باطل است، نمازهای ایشان باطل نیست، حرف شما باطل است. «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲: شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی، ۲۸ آذر ۱۴۰۰»

۲۱. «تا زمان اصلاحات ارضی زندگی علامه از محل درآمد املاک موروثی تامین می شد، ولی بعد از اصلاحات ارضی درآمد ملکی قطع شد و علامه زندگی خانواده را از طریق حق التحریر اداره می کردند.» (دست‌نویس پاسخهای سیدعبدالباقی طباطبایی به پرسشهایی درباره پدرش، شماره ۳۷) همسر دوم ایشان هم نقل کرده است: «از املاک ایشان هیچ چیزی باقی نماند.» (مجله پرسمان، دی ۱۳۸۴، شماره ۴۰، یک زندگی آرام، گفتگو با همسر علامه طباطبایی)

۲۲. «کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه»، مجله معارف اسلامی (سازمان اوقاف)، شماره ۱، شهریور ۱۳۴۵، ص ۱۵-۱۰. در این زمینه در بخش سوم سلسله مباحثم درباره «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» بحث خواهم کرد، انشاءالله.

۲۳. علی قدوسی در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ توسط سازمان تروریستی مجاهدین خلق ایران شهید شده است. این خاطره متعلق به قبل از این تاریخ است.

۲۴. مرحوم آقای طباطبایی در این تاریخ در دماوند بوده اند.

۲۵. از علمای بزرگ تبریز و نخستین امام جمعه آن شهر پس از انقلاب، متولد ۱۲۹۳، در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۸ توسط گروه تروریستی فرقان به شهادت رسید.

۲۶. استاد مرتضی مطهری در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ نخستین قربانی گروه تروریستی فرقان است که شش ماه قبل از قاضی طباطبایی به شهادت رسیده است. محمد مفتاح دیگر شاگرد آقایان طباطبایی و خمینی در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۵۸ در سن پنجاه و یک سالگی توسط گروه تروریستی فرقان به شهادت رسید. ضمناً سیدمحمد حسینی بهشتی از شاگردان مشترک آقایان طباطبایی و خمینی در سن پنجاه و سه سالگی همراه با بیش از هفتاد نفر از دولتمردان جمهوری اسلامی در تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ توسط سازمان تروریستی مجاهدین خلق ایران به شهادت رسیدند.

۲۷. محمدحسن قدوسی فرزند ارشد نجمه سادات طباطبایی و شهید علی قدوسی و نوه ارشد دختری آقای طباطبایی در نخستین ماههای جنگ با صدام در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۵۹ در هویزه در سن نوزده سالگی به درجه رفیع شهادت نائل شد.

۲۸. «به حاج آقا نگفتم، اما خودشان فهمیدند.» (گفت‌وگو با منصوره روزبه همسر علامه طباطبایی، خبرگزاری فارس، ۲۴ آبان ۱۳۹۴)

۲۹. آقای خمینی بعد از انقلاب از تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ تا ۲ بهمن ۱۳۵۸ در قم در منزل سابق محمد یزدی در خیابان ساحلی ساکن شدند. (بنگرید به برشی از خاطرات آیت الله [محمد] یزدی: بازگشت تاریخی امام به قم، پایگاه اطلاع رسانی شورای نگهبان، ۱۰ اسفند ۱۳۹۶)

۳۰. سیدحسین خمینی (متولد ۱۳۳۸) که نوه پسر آقای خمینی و نوه دختری آقا شیخ مرتضی حائری احوال پدر بزرگ مادری اش را در سال های پایانی عمر چنین روایت می کند: «ایشان به دلیل حساسیت های خاصی که به برخی تندروی های اول انقلاب داشتند بیماری قلبی شان تشدید شد. پزشکان تأکید داشتند که ایشان نباید روزنامه بخواند و از جنجال های آن سال ها مطلع شود. اما ایشان توجهی نمی کرد و به هر صورتی که بود پیگیر اعدام ها و اخبار روز می شد و تلاش ما برای مخفی کردن روزنامه ها ثمری نداشت. در واقع همین مسأله بیماری ایشان را تشدید کرد و سبب شد که ایشان را از دست بدهیم.» (برگرفته از گفتگویی با سیدحسین خمینی، به نقل از «حکمت نامه: نوشته های محمدعلی حمیدی: از شنیدن خبر اعدامها مرخص شد» ۲۷ شهریور ۱۳۸۸). دکتر مهدی حائری یزدی برای معالجه بیماری قصد سفر استعلاجی به خارج از کشور داشت، متوجه شد که توسط آقای خمینی ممنوع الخروج شده است! (به نقل از خواهرزاده اش دکتر سیدمصطفی محقق داماد برای نگارنده)

۳۱. خانم معصومه حائری یزدی دختر بزرگ مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری یزدی و همسر سیدمصطفی خمینی (۱۳۵۶-۱۳۰۹) یازده سال از نجمه حائری یزدی بزرگتر است. هر دو خواهر از منتقدان جمهوری اسلامی هستند.

۳۲. «آقای حاج آقا مصطفی می گفت: یک روز صبح زود در نجف خدمت امام رفتم. معظم له نامه ای را جلوی من گذاشت و گفت: که این نامه حاج آقا مرتضی [حائری یزدی] پدرزن شماست که نوشته است: "هیچیک از کارهای شما با اسلام سازگار نیست." البته این نامه زمانی نوشته شده بود که اصلاً از انقلاب و رفتن شاه خبری نبود.» (محمدصادق صادقی گیوی [صادق خلخالی]، خاطرات آیت الله خلخالی، تهران: نشر سایه، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱) از تاریخ این نامه و علت نگارش آن بی اطلاعم. امیدوارم خانواده آقا شیخ مرتضی حائری یزدی نسخه ای از این نامه تاریخی را داشته باشند.

۳۳. عبارت تکان دهنده ای است. با توجه به سوابق ممتد دوستی آقایان مرتضی حائری یزدی و خمینی و همکاری مبارزاتی آنها با یکدیگر در دهه چهل و پنجاه (قبل از انقلاب) اینکه عبارت مذکور در چه تاریخی و به چه علتی صادر شده است جای تأمل دارد. به یاد دارم در زمان تحقیق درباره برادران موسوی زنجانی (سیدابوالفضل و سیدرضا) هم نقلی با مضمونی نزدیک به این نقل درباره آقای خمینی از آنها با یک واسطه شنیدم. والله عالم.

۳۴. «اینجانب از اوایل تأسیس حوزه علمی پربرکت قم، که به دست مبارک پدر بزرگوارشان تأسیس شد و موجب آنهمه برکات شد، آشنایی با ایشان داشتم؛ و پس از مدتی از نزدیک معاشر و دوست صمیمی بودیم؛ و در تمام مدت طولانی معاشرت جز خیر و سعی در انجام وظایف علمیه و دینیه از ایشان مشاهده نمودم. این بزرگوار علاوه بر مقام فقاقت و عدالت، از صفای باطن به طور شایسته برخوردار بودند.» (صحیفه امام، ۱۵ اسفند ۱۳۶۴، ج ۲۰، ص ۱۱-۱۰)

۳۵. «آقای [شیخ مرتضی] حائری یزدی پدر همسر برادرم [عبدالباقی طباطبایی] است، همان فردی که به پدرم علیه شهید [علی] قدوسی نامه نوشت و گفت که داماد شما آدمکش است!» (مصاحبه نجمه سادات طباطبایی [قدوسی] با خبرگزاری فارس، ۱۶

اردیبهشت ۱۳۹۷) «بعد از انقلاب وقتی آقای قدوسی دادستان بودند، آقای مرتضی حائری (پدر همسر برادرم) به پدرم نامه نوشته و گفته بود: آیا خبر دارید که دامادتان (آقای قدوسی) مثل آب خوردن آدم می‌کشد؟! پدرم وقتی این نامه را خواند، خندید و به من گفت: «نجمه سادات! بیا ببین چه چیزهایی برای من نوشته‌اند. این آدم (اشاره به آقای قدوسی) حتی نمی‌تواند یک مگس را بکشد. آن وقت این حرف‌ها را درباره او می‌زنند!» (مصاحبه نجمه سادات طباطبایی [قدوسی] با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳ شهریور ۱۴۰۰)

۳۶. شیخ مرتضی حائری یزدی: «این اصل [ولایت فقیه] از ضروریات اسلام است، و این هم که اطلاق نداشته باشد از ضروریات اسلام است. ما می‌گوئیم ... بنویسیم فقیه «در حدود متون مشهوره فقیه» ولایت دارد، و اگر هم خواستید آن را تفصیل بدهید مثلاً در فتوا، و در قضاء و امور حسبه ... منتها چون اول تصرف در اموال عمومی است یا تصرف در اموال شخصی است، باید اول از آنها رضایت بگیرند که اسمش وکالت است ... وقتی مردم همه به یک شخص رای دادند آن فقیه کارش را می‌کند. این از لحاظ موضوعات و تصرف در اموال بود. از لحاظ احکام هم آنچه که خدا فرموده است باید به آن عمل کند، نه اینکه خود حکم کند.» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه بیست و چهارم، مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۶۱۱-۶۱۰)

۳۷. اصل پنجم قانون اساسی «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند...» در جلسه پانزدهم مجلس خبرگان قانون اساسی مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ با بحث مختصری (فقط ۱۲ صفحه) تنها با نطق یک مخالف (رحمت الله مقدم مراغه ای) و یک موافق (سیدمحمد حسینی بهشتی ده دقیقه بیشتر از نطق مخالف!) به تصویب می‌رسد. ۶۵ نفر حاضر در جلسه، ۵۳ نفر موافق، ۴ نفر ممتنع، و ۸ نفر مخالف. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱ ص ۳۸۴-۳۸۳) این اصل پرمخالف ترین اصول این قانون بوده است. سید محمود طالقانی دو روز قبل از این جلسه از دنیا رفته است و هفت نفر هم در این جلسه غائب بوده اند. یکی از غائبین آقای مرتضی حائری یزدی بوده است. ایشان در نطق قبل از دستور ۲۷ شهریور ۱۳۵۸ به کسالت خود اشاره کرده است: «بنده سابقه کسالت زیاد دارم و حالا هم خالم خیلی بد است و اگر حس نمی‌کردم که واجب است مطالبی را عرض کنم وقت مجلس را نمی‌گرفتم.... بنده کسالت قند داشتم، اما حالا میزان آن ۳۶۱ شده و هم عروقم متصلب شده و پزشک به من گفته است که خطر سخته برایم وجود دارد. این را عرض می‌کنم برای اینکه اطلاع داشته باشید هر وقت شد می‌آیم و هر وقت هم نشد دیگر نمی‌توانم بیایم... اگر لازم بود که بیایم و رای بدهم تلفنی بفرمایند من می‌آیم و رای می‌دهم.» (پیشین، ص ۶۰۹ و ۶۱۲) در حد تحقیق من افرادی که به اصل پنجم رای منفی داده اند به ترتیب حرف الفبا: ابوالحسن بنی صدر، محمدجواد حجتی کرمانی عزت الله سبحانی، علی گلزاده غفوری، رحمت الله مقدم مراغه ای، ناصر مکارم شیرازی، حمیدالله میرمراد زهی، و سید احمد نوربخش. مکارم شیرازی بعد از تصویب قانون اساسی از مدافعان سرسخت ولایت فقیه شد! نام افرادی که به اصل مذکور رای ممتنع دادند یا در جلسه غائب بودند را به دست نیاورده ام. یکی از اعضای آن مجلس میرزا علی آقا فلسفی (۱۳۸۴-۱۲۹۹) نماینده مردم خراسان بوده است. ایشان دارای سابقه مبارزاتی قبل از انقلاب و از مخالفان ولایت سیاسی فقیه بوده است.

۳۸. ویدئوی نطق قبل از دستور آقا شیخ مرتضی حائری یزدی در جلسه بیست و چهارم، مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۵۸ مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در وبسایت مستند، تاریخ شفاهی ایران.

۳۹. این جمله دکتر سیدمصطفی محقق داماد درباره دائیش آقا شیخ مرتضی حائری یزدی در گوشم زنگ می زند: «ایشان تجسم جمع «شریعت و اخلاق» بود. اگر با ایشان مواجه نشده بودم امکان جمع این دو را هرگز لمس نمی کردم.» (گفتگو با نگارنده)



kadivar.com

<https://kadivar.com/19397/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.